

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه

از قواعد مهمی که در فقه مورد بحث واقع می شود، بحث «قاعده لا حرج» است.

این قاعده را هم فقهای امامیه مورد استدلال قرار داده اند و هم فقهای عامه؛ و بر بحث از این قاعده فوائد زیادی مترتب می شود.

اولاً آن نگاهی که به اصل دین می شود، در پرتو این قاعده روشن می شود که دین، یک دینی نیست که در آن ضیق باشد و احکامش با فطرت انسانی مخالف باشد و قابل اجرا نباشد؛ چنین دینی نیست. هنگامی که ما حجیت و اعتبار این قاعده را اثبات کنیم، به این نتیجه می رسیم که دین یک دین ضیق و ضیق نیست.

از طرف دیگر، به برکت این قاعده، تهاون و سستی بر احکام الهیه نیزمردود است. به عبارت دیگر، از یک طرف به برکت این قاعده استفاده می کنیم که در دین ما احکام حرجی وجود ندارد و از طرف دیگر استفاده می شود که به مجرد وجود یک مشقت، تعطیل احکام جایز نیست. اگر این قاعده به خوبی تنقیح شود، حدّ وسط بودن دین را برای فقیه کاملاً به اثبات می رساند.

نکته دوم این است که ما قواعد دیگری مثل قاعده **الضرورات تبیح المحذورات** داریم که چه بسا در پرتو همین قاعده باشد؛ حتی بالاتر، بعضی از قواعد معروف مثل قاعده **لا ضرر** را نیز می توان به یک نحوی از این قاعده استفاده کرد؛ ولو این که در محلّش خواهیم گفت بین قاعده **لا ضرر** و قاعده **لا حرج** فرق های زیادی وجود دارد.

بنابراین، بحث قاعده **لا حرج** یک بحث بسیار مفیدی است. در میان قواعد فقهیه برخی از قواعد را داریم که فقط در باب صلاة جاری می شود مثل قاعده **لا تعاد** که چند سال گذشته در ماه مبارک رمضان بحثش را ذکر کردیم؛ اما هنگامی که بتوانیم عمومیت قاعده **لا حرج** را اثبات کنیم، در جمیع ابواب فقه جریان پیدا می کند؛ در عبادات، معاملات و حتی در بعضی از مواردی که عنوان فروع فقهیه هم ندارد، در آنجا نیز قاعده **لا حرج** جریان دارد. یعنی در بعضی از مسائل اصولیه نیز به این قاعده استدلال شده است؛ مثلاً در این بحث که صیغه امر دلالت بر مرّه دارد یا تکرار؟

یکی از وجوهی که برای عدم دلالت بر تکرار استدلال شده، استدلال به قاعده **لا حرج** است. اگر مکلف بخواهد امری را مکرراً انجام دهد **یوجب الحرج**.

بنابراین، قاعده در همه ابواب فقه و حتی در مسائل اصولیه نیز جریان دارد؛ حتی بالاتر، بعضی از مسائل غیر فقهی و اصولی

مثل مسأله مشروعیت توبه و این که توبه یکی از راه های تخلص از گناه است، را نیز می توان از راه قاعده لایحرج استفاده کرد.

منابعی که قاعده را ذکر نموده اند

در میان فقهای امامیه قبلاً کسی به صورت مستقل قاعده لایحرج را بحث نکرده، البته اکثر قواعد فقهیه همین طور است؛ و هنگامی که به فقه سلفمان مراجعه می کنیم، در میان قدمای اولین به صورت مستقل بحث نشده است بلکه به صورت پراکنده و در ضمن بعضی از فروع فقهیه بحث شده است. شاید در این صد ساله یا دویست ساله اخیر برخی از بزرگان این را به صورت رساله مستقل درآورده اند؛ مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» در قاعده چهارم بحث کرده و مرحوم میرزا حسن آشتیانی در ضمن «رسائل تسع» شان یکی از رساله هایشان قاعده لایحرج است.

مرحوم میر فتح در کتاب «عناوین» در مورد این قاعده بحث کرده اند؛ و متأخرتر مثل مرحوم بجنوردی در کتاب «القواعد الفقهیه» در جلد اول این قاعده را مورد بحث قرار داده اند؛ و برخی دیگر از بزرگان از جمله والد معظم ما دام ظلّه نیز در کتابی که به نام «ثلاث رسائل» دارند، یکی از رساله های مورد بحثشان قاعده لایحرج است. البته در ضمن بحث اشاره می کنیم که مرحوم صاحب فصول در کتاب «فصول» و مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب «الفصول المهمه» این قاعده را مورد بحث قرار داده اند؛ و برخی از منابع دیگر را در ضمن بحث عرض می کنیم.

دیدگاه های کلی در مورد قاعده

در نزد فقهای امامیه مجموعاً حدود چهار دیدگاه کلی راجع به قاعده لایحرج وجود دارد.

اولین دیدگاه که بزرگانی مثل صاحب فصول این نظریه را دارند، این است که قاعده لایحرج، یک قاعده مسلمی است که ممّا **یستقل به العقل**؛ یعنی از مواردی است که عقل استقلالاً به آن حکم می کند. اگر یک چیزی از مستقلات عقلیه شد، قابلیت تخصیص ندارد؛ لذا، معتقدند که این قاعده اصلاً قابلیت تخصیص ندارد.

نظریه دوم: برخی از بزرگان گفته اند: این قاعده به جهت کثرت تخصیصی که بر آن وارد است، داخلش اقلّ از خارجش است؛ یعنی مواردی که از تحت این قاعده تخصیص می خورد و خارج می شود، بسیار زیاد است. به همین دلیل گفته اند که کثرة التخصیص موجب وهن قاعده می شود و اگر به قاعده ای کثرة التخصیص وارد شد، دیگر قابلیت استدلال ندارد. و دیگر به درد قاعده بودن نمی خورد و لذا می گویند فقط در جایی که فقها به آن عمل کرده اند می شود به آن عمل کرد؛ به عنوان مثال، راجع به قاعده قرعه بعضی از بزرگان چنین نظری دارند.

نظریه سوم: افرادی مثل مرحوم شیخ حر عاملی و مرحوم مقدّس اردبیلی، می گویند: چون در کلمه «حرج» اجمال وجود دارد، به طور کلی وجود چنین قاعده ای را انکار کرده و گفته اند: رأساً و اساساً قاعده ای به نام قاعده لایحرج نداریم. - بعداً ادله اینها را می خوانیم - می گویند این مستلزم آن است که تمام تکالیفی را که شارع بیان فرموده است از بین برود. شما کتاب «زبدۃ البیان» مرحوم اردبیلی را ببینید، با این که در ضمن آیات دیگر بحث های مفصّلی دارند، به آیه «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» که می رسند، در یک سطر می فرمایند: به این آیه برای رفع ضرر و حرج استدلال شده است. لکن در ادامه می فرمایند امّا در آن اجمال وجود دارد و قابلیت استدلال ندارد.

نظریه چهارم: بزرگانی مثل مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» فرموده اند که این قاعده اصلاً به عنوان یک اماره و دلیل برای فقیه نیست که در هر موردی که دید حرج است، بخواهد به آن استدلال کند. ایشان فرموده است: این در حد یکی از اصول عملیه است؛ همان گونه که شما **اصالة البرائة** را جاری می کنید و می گوید جایی که دلیل بر تکلیف نداریم و بیانی از طرف شارع وارد نشده است، **اصالة البرائة** جاری می کنیم، در مورد **قاعده لاحرج** هم همین طور است؛ در مواردی که دلیلی برای تکلیف حرجی نداریم، به **لاحرج** استدلال می کنیم.

ملاحظه می فرمایید که چهار دیدگاه در **قاعده لاحرج** وجود دارد؛ که البته ممکن است یک **نظریه پنجمی** هم باشد که در خلال بحث عرض می کنیم. اینها سبب می شود که بالاخره باید از این قاعده بحث شود تا ببینیم آیا این قاعده اساسی دارد یا ندارد؟ و آیا در فقه می شود به آن استدلال نمود؟

دیدگاه فقهای عامه

اجمالی نیز در مورد دیدگاه فقهای عامه عرض کنم؛ آنان این قاعده را به مقداری توسعه داده اند که تمام تخفیف ها و ترخیص هایی که در شریعت وجود دارد، همه از مصادیق **قاعده لاحرج** است. از این معنا که اگر آب نبود باید تیمم کرد، اگر رفتیم سفر باید نماز قصر بخوانیم، اگر کسی مریض شد باید افطار کند و روزه نگیرد، اگر کسی نمی تواند نماز ایستاده بخواند باید نشسته نماز بخواند، در هر موردی که برای انسان یک اضطراری وجود دارد، تمامش را از موارد **قاعده لاحرج** قرار داده اند.

سپس یک تقسیم بندی شکلی کرده اند که بیشتر در کتب آنها وجود دارد و در کتب ما نیست. آنها تخفیفات را به اقسام سبعة تقسیم کردند - که کتاب هایی که در این زمینه وجود دارد را آقایان ملاحظه می فرمایند - اجمالاً وقتی انسان به فقه عامه مراجعه می کند، آنها از **لاحرج** خیلی موسّع تر از آن چه که در فقه امامیه است، استفاده کرده اند. - نمی گویم بحث دقیقتر کرده اند، بلکه آنها استفاده بیشتری کرده اند - تا اینجا مقدّمه بحث بود، حالا اصل بحث را شروع می کنیم. ابتدا به معنای لغوی حرج اشاره می کنیم؛ و بعد، به موارد استعمال حرج در قرآن اشاره می کنیم؛ بعد از این دو مطلب، ادله اربعه ای - قرآن، سنت، عقل و اجماع - که بر **قاعده لاحرج** اقامه شده است را در مرحله سوم بیان می کنیم.

معنای لغوی حرج

وقتی به کتب لغت مراجعه می شود، کلمه «حرج» در سه معنا استعمال شده است. آن سه معنا عبارت است از: «ضیق»، «اثم و گناه» و «حرام». در لسان العرب می گوید: «**الحرج: الاثم والحارج الاثم**»؛ بعد این حدیث را هم می آورد که پیامبر فرمود: «**حدثوا أن بني اسرائيل ولا حرج**»؛ یعنی: راجع به بنی اسرائیل - بدی آنها - هر چه می خواهید بگوئید و بر شما اثم و گناهی هم نیست. ابن اثیر - که به نظر می رسد ادقّ از لسان العرب باشد - گفته: «**الحرج في الاصل الضيق ويقع علي الاثم والحرام**»؛ معنای اصلی حرج ضیق است؛ حرج یعنی مشقت، و در معنای گناه و حرام هم استعمال می شود.

بعد به عنوان یک قول قبلی نقل کرده - که بعداً هم ما به اینها کار داریم - آیا مطلق مشقت را حرج می گویند؟ ایشان گفته: «**وقيل الحرج أضيق الضيق**»؛ یعنی بین خود حرج و ضیق هم باز فرق وجود دارد. حرج مطلق ضیق را نمی گویند، بلکه آن ضیقتر را می گویند حرج. یعنی از مشقت یک مرحله بالاتر؛ مشقتی که عادتاً انسان نمی تواند آن را تحمل کند، می شود اضیق الضیق.

بنابراین، وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، حرف «ابن اثیر» می‌شود که حرج گاهی در معنای اثم و گاهی در معنای حرام استعمال شده است. آنهم به مناسبت خود معنای اصلی است؛ چون اثم برای انسان ضیق می‌آورد؛ کسی که گناه می‌کند، «یَجْعَلُ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا»، گناه برای انسان تنگی می‌آورد. حرام هم برای انسان ضیق می‌آورد. اصل معنای لغوی حرج، همان معنای ضیق است؛ و اگر در موارد دیگر هم استعمال شده، از باب مناسبت است.

معنای حرج در عرف عام

قبل از این که به استعمالات قرآنی وارد شویم، باید دید در عرف عام معنای جدیدی برای حرج وجود دارد یا نه؟ عرف عام وقتی می‌گوید حرج، آیا معنایی که از حرج اراده می‌کند، همان معنایی است که لغوی از حرج اراده می‌کند؛ اگر گفتیم که حرج در لغت به معنای مطلق الضیق است، - کما این که «ابن اثیر» اول این را می‌گوید و بعد اضیق الضیق را به عنوان قیل نقل می‌کند، - عرف با او مساعد نیست؛ عرف عام و اهل لسان حرج را به همان معنای اضیق الضیق معنا می‌کنند؛ یعنی در جایی که ضیق شدیدی وجود دارد آنجا کلمه حرج را به کار می‌برند.

استعمالات قرآنی حرج

در قرآن کریم، کلمه «حرج» 15 مرتبه، در 9 سوره، آنهم در 21 مورد استعمال شده است که خود این نیز یک بحث لطیفی دارد که من به آن اشاره می‌کنم.

در قرآن نیز وقتی که بررسی می‌کنیم، در بعضی از موارد کلمه حرج در معنای «ضیق» و در بعضی از موارد در معنای «اثم» استعمال شده است. البته راجع به معنای «تحریم» من ندیده‌ام، هرچند بعضی ادعا هم کردند.

آیاتی که کلمه حرج در معنای «ضیق» استعمال شد؛

یکی آیه 65 سوره نساء است. - این استعمالات در قرآن را خوب دقت کنید بعداً برای استدلال مورد نیاز است - «فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ اینها ایمان نمی‌آورند مگر در آن چه که بین اینها مشاجره شده، تو قضاوت کنی. «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» □ وقتی قضاوت کردی اینها در درون خودشان نسبت به آن چه که قضاوت کرده‌ای، احساس حرج و ضیق نکنند؛ نگویند این چه حکمی بود که پیامبر کرد. کلمه حرج اینجا در معنای ضیق استعمال شده است.

دوم در آیه 6 از سوره مائده نیز همین طور است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ □ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا □ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ □ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ □» □ اینجا هم کلمه حرج به معنای ضیق استعمال شده است. «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ».

مورد سوم که حرج در معنای ضیق استعمال شده، آیه 125 سوره انعام است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ □ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا □» در اینجا هم حرج تأکید برای همان ضیق است. و «ضِيقًا حَرَجًا» چه بسا مؤید آن باشد که حرج به معنای «اضیق الضیق» است نه «مطلق الضیق».

مورد چهارم آیه 2 سوره اعراف است: «كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ».

مورد پنجم آیه 78 سوره حجّ است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ اینجا هم حرج در ضیق استعمال شده است. در آیه 50 سوره احزاب نیز راجع به نکاح پیامبر دارد: «لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ» [البته در اینجا احتمال این که حرج به معنای گناه هم باشد، وجود دارد.

اما مواردی که حرج در قرآن به معنای «اثم و گناه» استعمال شده:

یکی آیه 91 سوره توبه است: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ»، اینجا به معنای گناه استعمال شده است. ضعفا اگر ترک جهاد کنند، مرضی اگر ترک جهاد کنند، گناهی نکرده اند.

مورد دوم آیه 61 سوره نور است: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ – بر نابینا حرج نیست – وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ». این آیه شریفه ذکر شد؛ من خاطره ای دارم که عرض کنم.

اولین سفری بود که ما جبهه رفته بودیم، آنجا وظیفه ای که ما داشتیم، این بود که سه وعده نماز می خواندیم؛ صبح ها بعد از نماز، زیارت عاشورا می خواندیم و بعدش هم یک ذکر مصیبتی، یک صحبتی و سخنرانی می کردیم. یک روز صبح بود، من قبل از اذان دیدم حالم مساعد نیست و فاصله بین محل ما تا آن سنگری هم که برای مسجد بود، یک مقدار زیاد بود؛ دیدم حالم مساعد نیست، مردّد شدم بروم یا نروم؛ گفتم که اگر به اینجا بگویم ما مریضیم، می گویند ما آمدیم اینجا جان خودمان را داریم می دهیم، این آقا شیخ آمده یک روز می گوید مریضم و یک روز نمی گوید. بالاخره مردّد شدیم؛ من تا آن روز هم هنوز استخاره با قرآن نکرده بودم، قرآن کنارم بود، گفتم یک استخاره ای با قرآن انجام دهیم ببینیم چه می آید. استخاره کردم، همین آیه آمد. لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ؛ دیگر خیالمان راحت شد و نرفتیم.

مورد سوم آیه 37 سوره احزاب است، آنجا دارد: «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ»؛ اگر بخواهند زن های پسر خوانده خودشان را بگیرند، حرجی نیست؛ یعنی: گناهی وجود ندارد. آیه 38 هم همین طور است: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ». آیه 17 سوره فتح هم دارد: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ». نتیجه این است که در قرآن کلمه حرج در این دو مورد استعمال شده است. البته بعضی از آیاتی که در مورد «اثم» است، به معنای «حرام» هم می توانیم به کار ببریم.

تذکر چند نکته

اینجا چند نکته را می خواهم عرض کنم؛

یک نکته این است که درست است که القرآن یفسّر بعضه بعضا، اما این چنین نیست که در قرآن اگر یک کلمه ای در یک جا به یک معنا آمده باشد، هر جای دیگر قرآن هم این کلمه به همان معنا استعمال شده باشد. مثلاً فرض کنید اگر در یک آیه شریفه آمده: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» [در آیه دیگر آمده: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ بگوییم که پس این زینت همان زینت است؛ و این دو را کنار هم قرار دهیم و بعد هم تفسیر کنیم. این نیست در یک آیه ای آمده: «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» [فتنه از قتل بدتر است. در آیه دیگر می گوید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» [ببایم این دو را کنار هم قرار دهیم بگوییم که پس اموال و اولاد فتنه اند، آیه هم می گوید فتنه اشد از قتل است، پس اینها اشد از قتل اند. قرآن این طور نیست. در یک سوره چند مرتبه آمده دو سه معنا اراده شده است. یعنی این که در قرآن کریم امکان دارد که در یک سوره یک لفظی در چند معنا استعمال شود.

از جمله در خود کلمه **حرج** که ملاحظه فرمودید.

لذا، نمی توانیم بگوییم اگر بعداً بخواهیم یک آیه ای را در مورد حرج معنا کنیم، بگوییم در تمام موارد این طور است. مثلاً در مورد پیامبر (صلوات الله علیه) وارد شده که می تواند با زوجه پسر خوانده خودش زید ازدواج کند، **لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ**. بگوییم این قدر دائره حرج توسعه دارد. ازدواج نکردن چه مشکلی را در زندگی انسان ایجاد می کند؟ آنهم برای کسی که زن دارد؛ این چه حرجی است؟ بیاییم این را قرینه بگیریم بر این که حرج خیلی توسعه دارد. عرض کردم کتب اهل سنت از نظر شکلی خیلی مقدّم بر ما هستند؛ تقسیم بندی، تبویب بندی و عنوان بندی خوبی دارند؛ اما گاهی اوقات یک مطالب عجیبی در آنها وجود دارد، مثلاً در مورد **قاعده لاحرج** گفته اند که اگر کسی خیلی غمناک است، **شرب الخمر لازالة الغصّة** اشکالی ندارد.

این را در کتابهایشان مطرح کرده اند. نمی شود این طوری حرف زد. اگر کسی با ترجمه قرآن آشنا باشد، این حرف را نمیزند. می خواهم عرض کنم که نمی توانیم کلمه حرج در آن قضیه را با حرج در «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»، بگوییم باید یک معنا داشته باشند. بلکه در یک سوره واحده، دو سه مرتبه در معانی مختلف استعمال شده است. مثلاً در سوره احزاب، لفظ حرج هم در معنای ضیق استعمال شده و هم در معنای اثم.

نکته دوم این است که در این آیات شریفه به نحو مجاز مرسل، کلمه حرج به کار برده شده است. یعنی: مسبّب را گفته اند و سبب را اراده کرده اند. وقتی می گوید: «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»، یعنی سبب حرجی حکم حرجی، چیزی که منجر به حرج شود، نفي شده است.

نکته سوم – که این را باید بعد از این که ما آیات و روایات را بررسی کردیم، یک نتیجه روشنی بگیریم – این است که این آیاتی که در قرآن در «ضیق» استعمال شده است، مواردی که گفتیم «**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا**»، حرج، مطلق الضیق است، اگر ما باشیم و آیات شریفه قرآن، در مواردی که حرج به کار برده شده، غالباً «مطلق الضیق» اراده شده است.

البته این منافات ندارد با این که در یک آیه ای و یا در یک استعمالی، حرج را در «اضیق الضیق» هم استعمال کنند؛ «حتی صدره ضیقاً حرجاً» که «اضیق الضیق» استعمال شده است.

می خواهم این نتیجه را بگیرم که اگر یک لفظی در قرآن از نظر سعه و محدودیت، مختلف استعمال شد، در احکام شرعیه نیز تابع آن دائره موسّعه است؛ یعنی: اگر گفتیم حرج در قرآن، هم در **مطلق الضیق** استعمال شده و هم در **اضیق الضیق**، فقیه نیز در موقع ملاک قرار دادن، آن دائره موسّع را باید ملاک قرار دهد. این دو بحث را امروز مطرح کردیم که ان شاء الله به بحث روایی اش برسیم. فردا بحث «**ادله لاحرج**» از آیات قرآن شروع می شود.

مهمترین آیه ای که برای لاحرج به آن استدلال شده، آیه 78 سوره مبارکه حج است: «**وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»، که آقایان حتماً بحث تفسیری اش را ببینند؛ احتمالات فراوانی در این آیه شریفه، در قبل و بعدش وجود دارد؛ ببینیم آیا از این آیه می شود **لاحرج** را استفاده کرد یا نه؟ والسلام.